

تاریخ وصول: ۸۷/۱۲/۵

تاریخ تأیید: ۸۸/۱۱/۱۴



آراء فلسفی اخلاقی ایمانوئل کانت و تحلیل اجمالی آن

یدالله چوپانی*

نگارنده بر آن است که با بیان اجمالی دیدگاه‌های فلسفی کانت در حوزه اخلاق و نیز چگونگی وصول انسان به کمال و سعادت واقعی در سایه عقل عملی، به قدر میسر، به نقد و تحلیل برخی ایده‌های اخلاقی این فیلسوف بزرگ بپردازد.

کلیدواژه: عقل عملی، مفهوم اراده خیر و شر، وظیفه-گرایی، نیت، تکلیف و قانون، نقد آراء.

مقدمه

برای روشن شدن جایگاه فلسفه اخلاق کانت در میان مکاتب اخلاقی گوناگون، تقسیمات اخلاق را به اختصار بررسی می‌کنیم. **Ethice** به معنای اخلاق از واژه یونانی **Ethikos** گرفته شده است که با واژه

چکیده: در زمانی که مکاتب اخلاقی مختلف و متنوعی در غرب ظهور کرده بود، مکتب اخلاقی ایمانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، فیلسوف نامور و برجسته آلمانی پا به عرصه گذاشت و با نگرشی نو، انقلابی را در عالم فکر و در حوزه اخلاق به وجود آورد که آن را به انقلاب کپرنیک در عالم افلاک تشبیه کرده‌اند. وی با پی‌ریزی فلسفه‌ای واقع‌گرایانه (مابعدالطبیعی) و آموزه مطلق‌گرایی و وظیفه‌گرایانه در حوزه اخلاق، فعل اخلاقی را در انجام عمل به نیت و ادای تکلیف وجدان معرفی کرد و معتقد بود، از آن جایی که عقل یک موهبت همگانی است، دستورات و قوانین آن نیز باید همگانی باشد. اما مهم این است که بدانیم قواعد و قوانین عقل کدام‌ها هستند و چگونه به دست می‌آیند. کانت فراتر از ارزیابی عقل و کنش و واکنش خرد انسان‌ها، در باب حق، قانون، و روابط اجتماعی نیز اندیشمندانه سخن‌سنجی کرده است. او حق و قانون را پس از نقد و بررسی خرد و تفکر انسان استوار و قابل شناخت دانسته؛ از این نگاه، بر این باور رفته است که انسان غایت‌ساز، غایت خویش است و یک نوع ارزش ذاتی دارد که بدون تردید آن را از سایر موجودات متمایز می‌سازد.

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، گروه الهیات و معارف اسلامی
پست الکترونیک: y_chopani.124@yahoo.com

1. Kant, Immanuel.

بدی آن نمی‌گذارد. مدافع برجسته این نوع نگرش، ایمانوئل کانت است. (ibid: 11)

مطالعات و بررسی‌های تحلیلی و فلسفی در باب گزاره‌های اخلاقی را، در اصطلاح، «فرا اخلاق» گویند. این بخش از مطالعات اخلاقی به اخلاق نظری^۴، اخلاق فلسفی^۵، منطق اخلاق^۶، اخلاق تحلیلی^۷، اخلاق انتقادی^۸ و معرفت‌شناسی اخلاق^۹ نام‌بردار است. (مصباح، ۱۳۸۶: ۲۱) تحلیل گزاره‌هایی چون معانی «خوب» و «بد»، «درست» و «نادرست» از وظایف این قسم از اخلاق است. بنابراین، فراخوان تبیین‌کننده اخلاق دستوری و واژه‌ها و مفاهیمی است که در این اخلاق به کار رفته و می‌توان آن را به سه دسته کلی تقسیم کرد: ۱. طبیعت‌گرایی اخلاقی؛ ۲. شهودگرایی؛ ۳. عاطفه‌گرایی. پس از ذکر این مقدمه، به نگرش و دیدگاه فلسفه اخلاقی کانت می‌پردازیم.

ابعاد وجودی انسان

انسان دارای دو جنبه وجودی است. جنبه طبیعی و دیگری جنبه عقلانی. از جهت اینکه موجودی طبیعی است، مجموعه کارکردهای خاصی دارد که مربوط به عالم طبیعت است؛ و از این جهت که موجودی صاحب عقل است، به عالم معقولات ربط می‌یابد. (فروغی، ۱۳۷۵: ۳۵۵) انسان، از آن رو که به جهان حس وابسته است، نیازهایی دارد و خرد او برای این کار وظیفه‌ای دارد که نمی‌تواند نادیده انگارد و آن توجه به جنبه طبیعت حسی و پرداختن به دستورهای عملی با در نظر داشتن سعادت این زندگانی و، حتی اگر ممکن باشد، سعادت زندگانی آینده است. با این

Ethos به معنای شخصیت و منش مرتبط است. بدون تردید، ما انسان‌ها با این‌گونه سؤالات روبرو هستیم: چه باید انجام بدهیم و یا چه چیزی را انجام ندهیم؟ کدام دسته از امور خوب و کدام یک بد هستند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها به علم اخلاق نیاز است. لذا بررسی و مطالعه اخلاق در این دو بخش ممکن است: الف) اخلاق دستوری^۲ ب) فرا اخلاق.^۳ (palmer, 1995: 9)

در اخلاق دستوری، ما متوجه این مسئله می‌شویم که چه نوع اموری «خوب» یا «بد» هستند، و آن‌گاه تلاش می‌کنیم، به طریق عقلانی، به مجموعه‌ای از قواعد و معیارها دست یابیم که ما را در تشخیص اعمال درست از نادرست یا افراد خوب از بد یاری دهد. این قسم از اخلاق خود به دو بخش تقسیم می‌شود: ۱. اخلاق غایت‌گرایانه؛ ۲. اخلاق وظیفه‌گرایانه. (Borad, 1930: 206)

اخلاق غایت‌گرایانه، بر آن است که یک عمل، در ارتباط با نتایجش است که خوب یا بد، حق یا باطل لحاظ می‌شود. البته در این نوع از اخلاق نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ بعضی معتقدند هنگامی یک عمل، خوب و درست است که تنها برای شخص عمل‌کننده سودمند باشد و عده‌ای دیگر اعتقاد دارند که یک عمل خوب، علاوه بر تأثیر آن بر عامل، باید برای دیگران نیز نافع باشد. مدافعان برجسته این نوع عقیده، دیوید هیوم، جرمی بنتام و استوارت میل هستند. (palmer, 1995: 1)

اخلاق وظیفه‌گرایانه، به این صورت است که خوبی و بدی یک عمل، تنها مبتنی بر نتایج آن نیست؛ بلکه ویژگی‌های خود عمل یا انگیزه و رای آن، خوبی و بدی عمل را مشخص می‌کند. نتایج حاصل از این عمل، هر چه باشد، تأثیری در خوبی و

2. Normative

4. theoretical ethics

6. the logic of ethics

8. critical ethics

3. Meta ethics

5. philosophical ethics

7. analytical ethics

9. epistemology of ethics

علمی و ...». رمز تحقق انسانیت توجه به تمایلات هر دو بخش از وجود وی است. همکاری و معاونت کامل بین این دو دسته از قوای انسانی و شرکت عقل و احساس و عالم معنا و طبیعت در ساخت زندگی، یگانه عامل تحقق کمال برای انسان است. در اینجا، به علت اهمیت قوه عقل از نظر کانت، به اختصار، به بُعد روحانی و علمی انسان اشاره می‌شود.

انسان و عقل

حداد عادل (کانت، ۱۳۶۷: ۷) در خصوص دغدغه‌های کانت گفته است که:

«آنچه از مجموعه آثار کانت در دوره نقادی مستفاد می‌شود، این است که وی به شدت تحت تأثیر بحران مابعدالطبیعه در روزگار خویش بوده و کوشیده است تا این بحران را برطرف سازد. پیروزی‌های علوم ریاضی و طبیعی و مخصوصاً پیدایش فیزیک نیوتنی زمینه‌ساز و بلکه عامل مهم این بحران بوده است، در حالی که اصحاب مدرسه با قیل و قال خویش مباحث کهن را تکرار می‌کنند و راه به جایی نمی‌برند و فیلسوفان جدید نیز به جای آنکه گرهی از کار فروبسته مابعدالطبیعه بگشایند آن را فروبسته‌تر و آشفته‌تر کرده‌اند. مسئله اصلی کانت مسئله مابعدالطبیعه است. او از مقایسه وضع علم با مابعدالطبیعه و از مشاهده سرگردانی و افلاس مابعدالطبیعه در مقابل رواج و رونق بازار علم، سخت نگران است. نگرانی او از این جهت است که می‌بیند اغراض اصلی و غایت قسوام مابعدالطبیعه، یعنی وجود خدا، اختیار و خلود نفس در معرکه معرفت بشری به شکست دچار شده و رو به انزوا می‌رود و اخلاق چون علمی نیست و نمی‌تواند باشد متزلزل گشته است».

بنابراین، کانت، با این دغدغه‌خاطر، فلسفه نقادی را شروع کرد تا به سؤالات زیر پاسخ دهد:

۱. چه می‌توانم بدانم؟
۲. چه باید بکنم؟

همه، او تا بدان حد حیوان نیست که نسبت به خرد خود اعتنایی نکند و آن را فقط چون ابزاری برای خشنود گردانیدن نیازهای حسی به کار گیرد؛ زیرا اگر خرد برای همان هدفی باشد که سرشت جانوران برای آن است، داشتن خرد، ارزش انسان را از جانوران وحشی بالاتر نمی‌برد. (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۳۲۱)

کانت معتقد است که قرین بودن طبع با عقل در وجود انسان، وی را از لوازمات حاصل از وجود منحصر هریک از آن دو دور می‌کند. بدین لحاظ، انسان مجبور نیست؛ زیرا صرفاً موجودی طبیعی به شمار نمی‌آید که تمام فعالیت‌هایش تابع قوانین علی و معلولی و از سر اجبار باشد. آدمی اگر یکسره محکوم به ضرورت علی بود، نمی‌توانست اراده خویش را بر حسب آن تعیین کند. از سوی دیگر، او موجودی صرفاً عاقل نیست که تمام رفتارهایش انطباق کامل با عقل داشته باشد و، به عبارتی، نوعی وحدت رفتار و قانون بر او حاکم باشد، بلکه در وجود انسان یک حاکم و قانونگذار به نام عقل وجود دارد و یک مأمور و مجری به نام طبع. رفتار مجری می‌تواند بر خلاف یا مطابق قانون ناشی از قانونگذار باشد. «موجود عاقل نه تنها تابع امر مطلق، بلکه آفریننده آن است. به عبارت دیگر، هر موجود عاقل نه تنها از قانون اخلاق تبعیت می‌کند، بلکه خود مقنن است».

(کورنر، ۱۳۸۰: ۲۹۸)

وی اذعان می‌دارد که هرچند سررشته انسانیت به دست عقل است و طبیعت از لواحق و عوارض انسان محسوب می‌شود، تحقق انسان کامل در گرو به کارگیری هر دو دسته از قوای روحی وی است. انسان همان طور که خواسته‌های عقلانی دارد؛ تمایل به امور جسمانی نیز دارد؛ از این رو، انسان به دو نیمه تقسیم شده است: نیمی جسمانی «طبیعی — مادی» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶۱) و نیمی دیگر روحانی «معقول،

۳. چه امیدی می‌توانم داشته باشم؟

او پاسخ به سؤال اول را در قلمرو مابعدالطبیعه جستجو می‌کرد و پاسخ به سؤال دوم را بر عهده اخلاق می‌گذاشت؛ اما سؤال سوم را نه عقل می‌تواند پاسخ دهد و نه اخلاق؛ تنها دین است ما را به زندگی امیدوار و سعادت ابدی را تأمین می‌کند. (براون، ۱۳۷۹: ۱۰۵) بنابراین، فلسفه دین از نظر او ناظر به چگونه زندگی کردن نیست؛ بلکه آن را در قالب نوعی احساس مثبت و نوعی امیدواری تبیین می‌کند.

در کتاب *نقد عقل محض* نیز جمله‌ای از کانت آمده است که می‌گوید من لازم دیده‌ام شناخت را کنار بزنم تا برای ایمان جا باز کنم. (مجتهدی، ۱۳۷۸: ۱۱۰) با این مقدمه کوتاه، می‌توان گفت که انسان در دستگاه فلسفی کانت موجودی عاقل و صاحب فهم تلقی می‌گردد. موجودی که ارزش ذاتی و وجودی-اش در سایه همین استعداد و توانایی است و، نیز، وجود این عنصر در انسان منشأ بسیاری از دیگر اوصاف و ویژگی‌هایی چون اراده، آزادی، اختیار و وظیفه‌شناسی در او شده است. همین که انسان به عنوان یک ذات معقول محسوب می‌شود، خارج از دایره نظام علی و معلولی طبیعت قرار می‌گیرد و، از این جهت، به عنوان یک موجود آزاد و مختار مطرح می‌شود. (کانت، ۱۳۶۹: ۱۰۶) کانت معتقد است انسان، در عین حال که دارای یک توانایی به نام عقل است، از دو حیث می‌تواند از این توانایی استفاده کند. گاهی استعداد عقلانی خود را در جهت شناخت واقعیت به کار می‌برد و گاهی از آن در جهت ایجاد واقعیت استفاده می‌کند؛ به عبارت دیگر، عقل، از نظر کانت، یک واحد تلقی می‌شود که اطلاعات آن از یکدیگر متمایزند. عقل به دو طریق متفاوت به واقعیت تعلق می‌گیرد. گاهی صرفاً به آن و به مفهوم تعین می‌بخشد و گاهی به آن واقعیت یا فعلیت می‌دهد. در حالت

اول، عقل جنبه نظری دارد و، در حالت دوم عقل کارکرد عملی دارد. (کورنر، ۱۳۸۰: ۳۱۸) برخی امور قابل اثبات با عقل نظری نیستند؛ اما نه تنها توسط عقل نظری نفی نمی‌شوند، بلکه از طرف عقل عملی نیز اثبات می‌شوند.

کانت می‌گوید، همان طور که در عقل نظری دسته‌ای از احکام بدیهی داریم که مقدم بر تجربه و پیشینی به حساب می‌آیند، در محدوده عقل عملی نیز دسته‌ای از احکام داریم که پیشینی بوده و عقل انسان به تنهایی و مستقلاً می‌تواند آنها را درک کند. به عبارتی، علم معرفتی است که واجد قضایای تألیفی مقدم بر تجربه (یا پیشینی) است. هر معرفتی که چنین نباشد، شایسته علم نیست. (Paton, 1953:20) حکم یا قضیه تألیفی، حکمی است که محمول با تحلیل مفهوم موضوع به دست نمی‌آید. در مقابل آن، حکم تحلیلی قرار دارد که محمول از تحلیل مفهوم موضوع به دست می‌آید؛ مانند این قضیه که هر شیء سرخی، رنگین است. در اینجا، رنگین که محمول است از تحلیل مفهوم شیء سرخ به دست می‌آید. حکم تألیفی، خود بر دو قسم است: حکم تألیفی پیشینی و حکم تألیفی پسینی.

حکم تألیفی پسینی، حکمی است که صدق و کذب چنین احکامی از طریق تجربه به دست می‌آید؛ چنین احکامی حتی در صورت صادق بودن، به طور ضروری، صادق نیستند؛ مانند همه انسان‌ها کمتر از دو متر و نیم قد دارند. اما درباب حکم تألیفی پیشینی، کانت معتقد است که بعضی از احکام تألیفی، به طور ضروری، صادق هستند. این احکام نه می‌توانند مبتنی بر تجربه، یعنی استقراء و مشاهده، باشند و نه بر تحلیل منطقی صرف مفاهیم؛ مانند هر حادثی علتی دارد یا خط مستقیم، کوتاهترین فاصله بین دو نقطه است. (Beck, 1960: 20) کانت می‌گوید این

عرضه می‌شود نه تجربه. در واقع، معرفت اخلاقی حاوی عناصر متعددی است که عنصر پیشینی را آشکار ساخته و آن را از قید همه عناصر مأخوذ از تجربه آزاد و در عقل عملی نمودار کند. (Stumpf, 1988: 314)

درخور توجه است که اگر گفته می‌شود، احکام اخلاقی پیشینی مبتنی بر تجربه نیستند، این بیان نوعی بیان سلبی است و بدان معنا نیست که ما احکام اخلاقی را قبل از تجربه می‌سازیم. همچنین منظور این نیست که یک کودک قبل از اینکه رنگ‌ها را ببیند و صداها را بشنود، تمام آنچه را مربوط به خیر اخلاقی است، می‌داند. کانت معتقد است هیچ شناختی به لحاظ زمان قبل از تجربه نیست و با تجربه است که شناخت آغاز می‌شود. (Kant, 1952: 167). بنابراین، می‌توان گفت که انسان از نظر کانت، به دلیل اینکه موجودی عاقل است، فضیلت‌گرا و اخلاق‌گراست و چون موجودی اخلاقی است و همواره عقل عملی در او فعال است، آزاد، مختار و در بند تکلیف است. دغدغه فضیلت‌طلبی و عصمت جویی در انسان هرگز او را رها نمی‌کند؛ اما جبر ناشی از طبیعت نفسانی وی را به سوی تن دادن به اجبارهای ناشی از تمایلات پست و بی ارزش سوق می‌دهد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، التزام به عقل عملی در فلسفه کانت رمز تحقق هرگونه عملکرد ارزشی است. کانت، به هیچ عنوان، عقل عملی و احکام آن را به خارج استناد نمی‌دهد؛ بلکه تنها عقل را محور حکم و قضاوت قرار می‌دهد. لذا، در نظام فلسفی کانت، هرگز معقولات دینی و ارزشی و رای احکام مستقیم عقلی دارای ارزش ذاتی نیستند. هر چند ممکن است بین احکام اخلاقی دین با احکام اخلاقی عقل تطبیقی حاصل شود، هرگز حجیت

نوع احکام حتی برای احکام تألیفی پسینی نیز مهم هستند؛ زیرا حکمی که مبتنی بر تجربه باشد، مانند خورشید سنگ را گرم می‌کند، مستلزم یک حکم تألیفی پیشینی در ارتباط با یک حادثه با حادثه دیگر به عنوان علت و معلول است.

بنابراین، هر علمی از قضایای تألیفی پیشینی تشکیل شده است؛ زیرا قضایای تحلیلی، از آن جهت که توضیح و تحلیل مفاهیم مندرج در خود مفهوم هستند، مفید اطلاع تازه‌ای نیستند؛ اما قضایای تألیفی پسینی یا مؤخر از تجربه نمی‌توانند مقوم معرفت علمی باشند. از آن نظر که تألیفی هستند، اطلاع تازه-ای به دست می‌دهند؛ ولی به لحاظ آنکه مستفاد از تجربه حسی‌اند، نمی‌توانند کلی و ضروری باشند و آنچه کلی و ضروری نباشد، داخل در معرفت علمی نیست و نمی‌تواند پایه و اساس معرفت علمی قرار گیرد. تنها قضایای تألیفی پیشینی یا مقدم بر تجربه هستند که می‌توانند پایه و اساس علم قرار گیرند. (Kant, 1952:168) از این‌رو، اخلاق نیز از قضایای تألیفی پیشینی شده است. احکام اخلاقی نظیر ما باید راست بگوییم، ما باید به انسان‌های درمانده کمک کنیم، ما باید به عهد خود وفا کنیم، جزء احکام تألیفی پیشینی هستند. تجربه فقط درباب چیستی اشیاء بحث می‌کند و در حوزه تجربه «باید» معنایی ندارد. ما نمی‌توانیم حکم کنیم که مثلاً خواص دایره چه باید باشد یا ما چه باید انجام دهیم. از این‌رو، احکام اخلاقی که به ما می‌گوید چه باید باشد یا چه باید انجام شود یا چه باید انجام دهیم، از احکام تجربی متمایز بوده و قابل استنتاج از آنها نیستند. لذا ما نمی‌توانیم از «هست»، «باید» را نتیجه بگیریم؛ چون کانت تکلیف را نوعی «ضروری» و «باید» می‌داند؛ بنابراین، نمی‌توان آن را از تجربه اخذ کرد. (Paton, 1953: 20) از این‌رو، «باید» از جانب ذهن

مبنای این همه شرارت و ظلم و ستم در تاریخ بشریت چیست؟ از نظر کانت، خداوند هرگز تمایل به شر را در وجود انسان قرار نداده است؛ بلکه طبیعت انسان خیرطلب و خیرخواه است. هر آنچه سبب عدول از این طبیعت و خلقت اولیه شود موجب بروز شر در انسان می‌گردد. وی در این باب چنین می‌گوید که مبادی شرارت را در وضع طبیعی بشر نتوان یافت، بدی تنها نتیجه عدم ضبط طبیعت است. در آدمی جز جوانه‌های خیر یافت نمی‌شود. (همان: ۹۸)

کانت در جایی دیگر، درباب اراده خیر و نیک می‌گوید که محال است چیزی در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط، خیر باشد؛ مگر فقط اراده نیک و خیر را. این سخن بدین معناست که اراده خیر، تنها و فقط همان خیر است. بسیاری از مسائل مانند ثروت، علم، تیزهوشی، شجاعت، همت و پشتکار وجود دارند که در بسیاری جهات خیر هستند؛ ولی در همه اوضاع و شرایط خیر نیستند. یعنی هنگامی که اراده بد آنها را به کار می‌گیرد، کاملاً بد می‌شوند. بنابراین، آنها خیرهای مشروط هستند؛ یعنی تحت شرایط خاصی خیر هستند و نه به خودی خود. تنها اراده خیر است که می‌تواند خیر فی نفسه یا خیر مطلق و غیر مشروط باشد. اراده خیر این طور نیست که در یک جا خوب و در جای دیگر بد باشد. (Paton, 1953: 34)

فیلسوف بزرگ اخلاق، اراده الهی را که همیشه و ضرورتاً خیر است، «اراده مقدس» می‌نامد. اگر اراده مقدس را جدا کنیم و توجه خود را معطوف اراده موجودات متناهی کنیم، می‌توانیم بگوییم که اراده نیک آن است که برای انجام دادن تکلیف عمل می‌کند. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۳۲۳) می‌توان وجود چنین وجودی با چنان سرشتی را تصور کرد که همواره

ناشی از غیر عقل سازنده، تکلیف و وظیفه نیست. (بدوی، ۱۹۸۴: ۱۲۱) بنابراین، این فقط عقل است که نقش محوری در باید و نبایدهای اخلاقی و تربیتی محسوب می‌شود.

مفهوم خیر و شر در نظر کانت

همان‌طور که در مباحث گذشته بیان شد، از نظر کانت انسان دارای عقل و طبع است. سؤال این است که آیا عوامل خیرطلب و شرطلب در وجود انسان به صورت فعال نهاده شده است؟ آیا انسان دارای امیال و فعلیت‌های خیرخواهانه و شرخواهانه است؟ به عبارت دیگر، آیا خلقت اولی انسان، یعنی فطرت او، به نوعی دارای مبادی خیر یا شر است و یا هیچ یک در او به صورت فعال وجود ندارد؟ پاسخ اولیه به این سؤال آن است که انسان موجودی تک بعدی در جانب حرکت به سوی تمایلات طبیعی یا خواسته‌های عقلانی نیست؛ بلکه زمینه حرکت به هر دو سو برای وی موجود است. کانت، برخلاف بسیاری از متفکران سابق بر خود که نگاهی از سر حُسن نیت به فطرت انسان داشتند - او را موجودی خیرخواه، خیرطلب و نیک سیرت می‌پنداشتند یا شرارت و نفسانیت را وجهه انسان قرار می‌دادند و او را موجودی بدسیرت و شرطلب می‌پنداشتند - هیچ گونه جنبه ارزشی برای انسان در مرتبه خلقت و فطرت قائل نیست. او معتقد به وجود استعداد در انسان است؛ اما نه استعداد شر بلکه استعداد خیر. وی به صراحت می‌گوید که مشیت الهی بر آن تعلق گرفته است که در آدمی خیر نهفته و طبیعتش را خود به ثمر برساند؛ گویی خدای تعالی، آدمی را چنین مورد خطاب قرار داده است: به دنیا درآی، تو را به هرگونه تمایل به خیر مجهز کردم. (کرم، ۱۳۷۹: ۹۵) در این حال، سؤالی که مطرح می‌شود این است که

نه داوری، داوری اخلاقی در این مکتب ممنوع است. افلاطون، ارسطو و توماس اکویناس بزرگان اخلاق فضیلت بودند، اما از دوره رنسانس به این طرف دو مکتب اخلاقی ظهور کردند؛ یکی اخلاق وظیفه‌گرایی کانت و دیگری اخلاق پیامدگرایی یا نتیجه‌گرایی که مبدأ آن جرمی بنتام و جان استوارت میل بودند. این دو دیدگاه آهسته آهسته اخلاق فضیلت را عقب زدند و در نیمه اول قرن بیستم اخلاق فضیلت دیگر جایگاهی نداشت. (مصباح، ۱۳۸۴: ۲۲۷)

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، کانت معتقد بود که خوبی نتایج در اخلاق را نمی‌توان منشأ خوبی اراده خوب دانست. یک انسان پلید یا جنایتکار که انگیزه‌ای جز انجام پلیدی و زشتی ندارد، ممکن است ناخواسته و نادانسته کار خوبی را انجام دهد. روشن است که این نتیجه غیرمترقبه و ناخواسته و ناآگاهانه، امیال و اراده‌های شرورانه او را به امیال و اراده‌های خیرخواهانه تبدیل نمی‌کند. به تعبیر دیگر، کانت مدعی است که حُسن فعلی به تنهایی نمی‌تواند معیار تشخیص اراده خیر باشد. افزون بر این، اگر خوبی اراده خیر به سبب خوبی نتایج آن می‌بود، در آن حال، نمی‌توانستیم خوبی آن را، ذاتی بدانیم؛ بلکه خوبی آن خوبی ابزاری می‌بود. آنچه مهم است انگیزه و نیت فرد است؛ یعنی کارها را باید براساس حُسن فاعلی آنها ارزش‌گذاری کرد و نه براساس حسن فعلی. (همان: ۲۷۸)

مفهوم تکلیف و قانون

کانت در بنیادگذاری متافیزیک اخلاق اصول اخلاقی را تئوریزه می‌کند. این اثر زمینه‌ای است برای اثر بعدی او به نام نقد خرد عملی. کانت، در این اثر در مرحله اول، موضوع اخلاق را به عنوان یک موضوع فلسفی طرح می‌کند؛ در مرحله بعدی از موضوع

قادر است، صرفاً، براساس دستورهای اخلاقی عمل کند و هرگز میل به انجام دادن کارهای مغایر با آن دستورها نمی‌کند. چنین وجودی را کانت وجود «معصوم» یا «قدسی» و صاحب اراده می‌خواند. (کورنر، ۱۳۸۰: ۲۸۳)

وظیفه‌گرایی کانت

از آغاز دوره رنسانس، آهسته آهسته، اخلاق فضیلت به سود برخی رقبای دیگر کنار رفت. در غرب هم، همه جا، اخلاق فضیلت رایج بود. در اخلاق فضیلت، که میراث یونان و روم است، آثار و نتایج فعل اخلاقی مهم نیست. مهم این است چه کسی این کار را انجام می‌دهد؛ به این معنی که اگر انسان صاحب فضیلت تکبر داشته باشد درست است، اگر دروغ هم بگوید درست است و این معنایش این است که هیچ قاعده کلی اخلاقی وجود ندارد که بگوییم چه چیزی حُسن است و چه چیزی قُبُح. در اخلاق نتیجه و وظیفه، ما انسان‌ها همین انسان‌ها هستیم و مناسباتمان سالم‌تر است و تنها بهتر زندگی می‌کنیم؛ اما در اخلاق فضیلت، ما انسان‌ها دگرگون می‌شویم و به ما می‌گوید تو باید آهسته آهسته بزرگ شوی و به انسان مرتبه بالا نزدیک‌تر شوی. در واقع، اخلاق فضیلت می‌گوید کاری کن که در درون بزرگ‌تر شوی. تو باید ببینی در درون خود چه می‌شوی! تو مسئول بیشتر کردن لذات دیگران نیستی.

تفاوت مهم این مکتب اخلاقی با اخلاق وظیفه و نتیجه این است که در اخلاق اصالت وظیفه و نتیجه هم عمل اخلاقی مورد توجه است و هم داوری اخلاقی به وفور صورت می‌گیرد. در واقع، انسان هم وقتی می‌خواهد کاری بکند می‌فهمد چه کند و چه نکند، هم داوری می‌کند که کارش درست بود یا نه؛ اما اخلاق فضیلت، محور اخلاق عمل است

کانت در جهت تصفیۀ دین، روح و مغز آن را پذیرفته و پوسته و قشر آن را رد کرده است و مغز دین از نظر کانت چیزی جز قانونمند شدن رفتار انسان نیست. حقیقت دین عبارت است از اینکه تمام اعمال انسان مطابق قانون اخلاق باشد. دعا و مناجات اگر به قصد تقویت روحیۀ اخلاقی باشد جایز است، اما اگر به قصد تغییر دادن ارادۀ خدا باشد علاوه بر اینکه جایز نیست، به عکس، بی‌معناست؛ زیرا ارادۀ خداوند تابع قانون اخلاقی است نه حاکم بر آن. (صانعی دره بیدی، ۱۳۸۷: ۶)

کانت می‌گوید که معنای عمل کردن برای ادای تکلیف، احترام به قانون است. حس احترام، احساس بسیطی است که منشأ تجربی ندارد و از یک مفهوم محض ناشی شده‌است؛ به گونه‌ای که به صورت ماتقدم شناخته می‌شود و از آن نوعی حالت تعالی و تفوق به ما دست می‌دهد ... احترام احساسی است بی‌غرض که در آن نه مدح است و نه ذم، نه ترس است و نه حیرت، نه اعجاب است و نه توقع و فقط و به نحو انحصاری متوجه شخص انسان می‌شود، شخصی که واقعاً مورد احترام ماست به معنایی که در ما ایجاد ترس می‌کند و نه ایجاد علاقه. ترس و علاقه تابع امور جزئی و معین هستند، در حالی که حس احترام و حرمت چنین نیست. در واقع، ما به کسی احترام می‌گذاریم نه از او می‌ترسیم و نه علاقه‌ای به او داریم؛ بلکه احساس احترام ما نسبت به او از اینجا ناشی می‌شود که کردار او گفتار او را تابع یک قانون اخلاقی می‌یابیم و همین در نزد ما احساس علو و سربلندی به وجود می‌آورد. اینجاست که کانت اولین قانون اخلاقی خود را بیان می‌کند: «چنان رفتار کن که بتوانی و بخواهی دستور ناشی از عمل تو به صورت قانون کلی درآید. (مجتهدی، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۱۰)

فلسفی اخلاق به یک متافیزیک اخلاق می‌رسد و در مرحله سوم از متافیزیک اخلاق به نقد خرد عملی گذار می‌کند. با فلسفی ساختن موضوع اخلاق و بنیانگذاری متافیزیک اخلاق، کانت نخستین فیلسوفی است که به طور جدی و دقیق به تجزیه و تحلیل اخلاق، به دور از مذهب و اعتقادات مذهبی، می‌پردازد. منظور از خرد ناب خردی است که، برخلاف خرد ثئوری، موضوع آن کنش و رفتارهای انسانی است؛ اما از سوی دیگر، به دلیل ناب بودن، وابسته به تجربه انسانی نیست. اینکه نباید دروغ گفت، وابستگی به هیچ شرایطی ندارد؛ اما این پرسش را برمی‌انگیزد که چگونه می‌توان خرد عملی ناب و قوانین اخلاقی برخاسته از آن را به تجربه اخلاقی ربط داد. از نظر کانت، این نیروی داوری یا قضاوت^{۱۰} است که چنین رابطه‌ای را برقرار می‌کند و از این راه، می‌توان پی برد که تا چه حد رفتار و کنش‌های ما اخلاقی هستند. وظیفۀ نیروی قضاوت کاربست قوانین اخلاقی است و، علاوه بر این، وظیفۀ وساطت بین این قوانین و کنش‌های ما در زندگی روزمره را بر عهده دارد.

این فیلسوف وظیفه‌گرا، گفته است که اعتبار امور اخلاقی به دستور خدایی نیست بلکه اخلاق، خود نیز مانند وجود خدا اعتباری عقلانی دارد. هم اخلاق و هم مذهب از امور مطلق محسوب می‌شوند؛ زیرا سرچشمۀ هر دو یکی است و آن خرد ناب است. از آنجا که اخلاق بر آزادی انسان مبتنی است و به علت همین آزادی است که انسان خود را در مقابل قوانین قطعی مکلف می‌داند، دیگر احتیاجی نیست که برای درک وظایف خود معتقد باشد که وجود دیگری در بالای او قرار دارد و همچنین برای انجام وظایف خود، محرک دیگری غیر از قوانین لازم ندارد. (براون، ۱۳۷۵: ۱۰۵)

10. urteilkraft

فردی استوار می‌کند و نه بر پایه منفعت شخصی او یا منفعت متقابل انسان‌ها و امثال آن. از همین جاست که اصل خودمختاری یا خود آیینی^{۱۴} اراده، از جایگاه ویژه‌ای در نظریه اخلاقی کانت برخوردار است. این اصل، به تعبیر برخی از کانت‌شناسان، ایده بنیادین فلسفه اخلاق کانت است. خود کانت این اصل را «اصل اعلای اخلاق» و «یگانه اصل کلیه قوانین اخلاقی و تکالیف متناظر آنها» می‌داند. (نقیب-زاده، ۱۳۷۴: ۳۰۳) وی در باب اهمیت اصل خود آیینی اراده و جایگاه تکلیف و وظیفه مطالبی را بیان کرده که در بخشی از آن آمده است:

ای تکلیف، ای نام بلند بزرگ، خوشایند و دلربا نیستی اما از مردم طلب اطاعت می‌کنی، و هرچند اراده کسان را به جنبش می‌آوری، نفس را به چیزی که کراهت یا بیم بیاورد نمی‌ترسانی. و لیکن فقط قانونی وضع می‌کنی که به خودی خود در نفس راه می‌یابد. و اگر هم اطاعتش نکنیم خواهی نخواهی احترامش می‌کنیم، و همه تمایلات با آنکه در نهانی به خلافش رفتار می‌کنند در پیشگاه او ساکت‌اند. ای تکلیف، اصلی که شایسته تو است (آن اصل همانا شخصیت انسان، یعنی، مختار بودن و استقلال نفس او در مقابل دستگاه طبیعت) می‌باشد. (فروغی، ۱۳۷۵: ۳۶۱)

این فکر که هر ذات خردمند ذاتی است که باید خود را از راه آیین‌های رفتارش، واضح قوانین عام بداند تا از این دیدگاه درباره خویش و کارهایش داوری کند، خود به فکر دیگری می‌انجامد که وابسته بدان و بسیار سودمند است؛ یعنی فکر مملکت‌گیاات.

از طرفی، باید به این مسئله توجه داشت که ویژگی ذاتی قانون و، اصولاً، قانون بودن به کلیت، اطلاق و استثناپذیری آن است. به همین سبب، تعمیم‌پذیری وظیفه امری اجتناب‌ناپذیر است. همان طور که بیان شد، اراده خوب اراده‌ای است که برای انجام وظیفه و ادای تکلیفی باشد که عقل برای ما تعیین می‌کند. قانون عقل همان چیزی است که امر مطلق^{۱۱} برای ما تعیین می‌کند. در دیدگاه اخلاقی کانت، امر مطلق نقش کلیدی دارد که به اختصار اشاره می‌شود.

امر مطلق در برابر امر شرطی^{۱۲} است، و امر شرطی خود دوگونه است: امر شرطی تردیدی و امر شرطی تأکیدی. هرچند برخی نظام‌های اخلاقی اوامر دوگانه شرطی را امری اخلاقی دانسته‌اند، کانت امور شرطی را در حوزه اخلاق، اخلاقی ندانسته، بلکه معتقد بوده که از نوع امر مطلق یا امر ضروری^{۱۳} می‌باشد و امر اخلاقی به امری گفته می‌شود که به انجام کارهایی امر می‌کند که وسیله برای هیچ غایتی نباشند، بلکه ذاتاً خوب و شایسته باشند. امر مطلق که عملی را عیناً و بالذات ضروری اعلام می‌کند بدون اینکه به مقصودی مربوط باشد، یعنی بدون غایت دیگر، به عنوان اصل عملی ضروری معتبر است. (مصباح، ۱۳۸۴: ۲۸۴) اما این امر مطلق چیست؟ کانت تقریرهای مختلفی از امر مطلق ارائه داده است و تصریح کرده که همه صورت‌های مختلف، یک قانون واحد بیش نیستند. یعنی ما یک امر مطلق بیشتر نداریم و آن امر مطلق مبتنی بر این قاعده است که اراده عقلانی، قوانینی را که از آنها اطاعت می‌کند خودش وضع می‌نماید؛ یعنی مبتنی بر اصل خود مختاری اراده است. (محمدرضایی، ۱۳۷۹: ۱۵۵) بنابراین، با توجه به ایده «امر مطلق» در فلسفه کانت، دانسته می‌شود که وی اخلاق را بر پایه اراده عقلانی هر

11. Categorical imperative

12. hypothetical imperative

13. apodictic imperative

14. der kategorische imperative

در فرهنگ امروز غرب، اخلاق نسبی است. در عمل، در حوزه اخلاق، اصول مطلق را بر نمی‌تابد. ولی کانت قانون اخلاقی را به نام دستور مطلق و اصولی را ذکر می‌کند که دارای کلیت و ضرورت است. این اصول عبارتند از:

۱. چنان رفتار کن که بتوانی، بخواهی دستور ناشی از عمل تو به صورت قانون کلی درآید؛
۲. چنان رفتار کن که انسان از آن جهت که انسان است چه شخص تو و چه شخص دیگری همیشه تلقی شود نه وسیله؛
۳. چنان رفتار کن که گویی اراده تو باید دستور ناشی از عمل تو را به قانون کلی مبدل سازد. (مجتهدی، ۱۳۸۰: ۱۰۶)

کانت چهار نوع تکلیف مهم را در باب اخلاق برای انسان مشخص کرده است که، به اختصار، بیان می‌شود:

۱. تکالیف انسان نسبت به خویشتن؛ به این منظور که انسان در باب اعمالش دارای آزادی و اراده و اختیار است. اولین اصلی که کانت در اینجا مطرح می‌کند این است که چنان رفتار کن که همیشه قانون بر اعمال تو حاکم باشد. آن قاعده بنیادی که انسان باید رفتار خود را براساس آن مشخص کند عبارت است از: اعمال آزادانه با غایات ذاتی انسانیت، پس من نباید تابع تمایلات خود باشم بلکه باید آنها را تحت ضبط و ربط درآورم. کسی که شخص خود را تابع تمایلات گرداند برخلاف غایت ذاتی انسانیت عمل کرده است؛ زیرا او به عنوان یک موجود مختار نباید تابع تمایلات باشد. (کانت، ۱۳۷۸: ۱۶۸)

مسئله مهم دیگر در بیان تکلیف انسان نسبت به خویشتن، اصل احترام به خود است. در این باب کانت می‌گوید که اصل تکالیف انسان نسبت به خویشتن خویش از باب ترحم به خود نیست بلکه از

منظور وی از مملکت یا کشور غایات، پیوستگی منظم ذات‌های خردمند گوناگون به توسط قوانین مشترک است. ویژگی مشخص مملکت غایات کانت این است که هر ذات خردمند هنگامی عضو مملکت غایات است که اگرچه در آن، واضح قوانین عام است، خود تابع این قوانین باشد. (کانت، ۱۳۶۹: ۸۱ و ۸۲)

باخمان، یکی از شاگردان کانت در نامه‌ای به یکی از دوستانش در باب درس‌های کانت در خصوص اخلاق چنین نوشته است که در این درس‌ها او صرفاً یک مدرس نظری محض نبود بلکه، در همان حال، به یک خطیبی پرشور مبدل می‌شد که قلب و احساسات ما را با خود همراه می‌برد و عقل ما را سیراب می‌کرد. به واقع، استماع نظریه اخلاقی شکوهمندانه محض او که با چنان تبخّر فلسفی از زبان خود خالق آن بازگو می‌گردید، التذادی روحانی بود. چه بسیار او اشک به چشمانمان آورد، چه بسیار قلب‌های ما را از عمق جان به تپش و داشت، چه بسیار عقل و احساس ما را از بندهای گران‌غرور خودخواهانه رهانید و به اوج خودآگاهی اراده آزاد محض و ناب به اطاعت مطلق قوانین خرد و به احساس متعالی وظیفه‌مان در برابر دیگران عروج داد. (کرم، ۱۳۷۹: ۱۱)

کانت بر این باور است که دولت‌ها تنها می‌توانند قانون عملی بگذارند؛ زیرا هیچ قدرتی و هیچ فردی نمی‌تواند قانون اخلاقی وضع کند. قانون اخلاقی از اراده کسی بر نمی‌آید بلکه از ضرورت عملی برمی‌خیزد که کننده عمل بنا به اراده‌اش از روی خیر انجام می‌دهد، و، در نهایت، مسئول پیامدهای کرداری خویش، خود انسان است. وی تأکید می‌کند که باید کردار اخلاقی نه از روی میل بلکه از روی تکلیف انجام گیرد؛ زیرا میل ناقض انجام کردار اخلاقی است. (جهانگلو، ۱۳۷۷: ۱۲۰)

کند. طبق قاعده بصیرت، خودکشی بهترین وسیله می‌بود که انسان می‌توانست، به واسطه آن، خود را از سر راه بردارد؛ اما طبق قاعده اخلاق، در هیچ شرایطی این کار مجاز نیست؛ زیرا این عمل به معنای انهدام انسانیت است و انسان را نازل‌تر از حیوانات قرار می‌دهد.

در جای دیگر، عمل خودکشی را مستوجب مجازات و عقوبت ذکر می‌کند که، از طرف خداوند، در مورد شخص می‌تواند اعمال گردد.

کانت می‌گوید که ما تحت شرایط و اهداف خاصی به جهان آمده‌ایم؛ اما کسی که خودکشی می‌کند بر خلاف غایت خود عمل می‌کند. او مانند کسی که مسئولیت خود را رها کرده است از این جهان به جهانی دیگر می‌رود؛ پس او را باید به عنوان کسی که علیه خدا طغیان کرده است تلقی کرد. خدا مالک ما و ما ملک او نیستیم و حکمت و بصیرت او حافظ و مراقب ماست. کسی که تحت تکفل یک سرور خیراندیش قرار دارد اگر برخلاف اهداف او عمل کند مستحق مجازات است و چون عملی است منفور، به موجب اینکه ذاتاً فاقد ارزش و اعتبار است، خدا آن را منع کرده است. پس بر تمام علمای اخلاق است که زشتی بالذات عمل خودکشی را نشان دهند. عموماً کسانی دست به خودکشی می‌زنند که تصویری مجعول از سعادت در ذهن خود ساخته‌اند. (اخوان، ۱۳۷۳: ۲۹)

ب) تکلیف انسان نسبت به تمایلات جنسی. مباحث کانت در رابطه با تمایلات جنسی و حد و حدود آن فوق‌العاده جالب است و استدلال‌های او در تبیین ممنوعیت برخی از انحرافات جنسی بر عمق جان می‌نشیند. گرچه کانت مسلمان نیست ولی ثمره مباحث او بهترین تفسیر عقلانی را برای توجیه فلسفه احکام درخصوص تمایلات جنسی مطرح کرده است.

باب احترام به خود است؛ یعنی اعمال ما باید با شرافت انسانی منطبق باشد. (با توجه به نکات ذکرشده، کانت مسئله مراقبت و محاسبه نفس را که در مباحث اخلاق اسلامی بسیار به آن سفارش شده است مطرح می‌کند و، از این جهت، شگفت‌انگیز و قابل تأمل است). (همان: ۲۰۵) از کانت عبارت جالبی درخصوص تکلیف نقل کرده‌اند، که گفته است: من خواب می‌دیدم و می‌پنداشتم زندگانی تمتع است، چون بیدار شدم دیدم تکلیف است. (فروغی، ۱۳۷۵: ۳۵۱)

وی اضافه می‌کند که پژوهش در احوال خویشتن باید امری دائمی و متصل باشد. عمل خودپژوهی در واقع عمل خاصی است که استمرار آن بسیار دشوار است؛ ما باید مراقبت دائمی نسبت به اعمال خود داشته باشیم. اعمال ما همیشه باید تحت مراقبت ویژه‌ای باشند که پیوسته ناظر بر خلوص عقاید و دقت اعمال ما باشد. (همان: ۲۰۸)

کانت درخصوص تکالیف انسان نسبت به خود موارد متعددی ذکر کرده که به دو مورد مهم آن، اشاره می‌شود.

الف) تکلیف انسان نسبت به بدن خود و مسئله محکوم کردن خودکشی. ما در دستورات اسلام آیات و روایات فراوانی برای حرمت اضرار به نفس و خودکشی داریم. قرآن می‌فرماید: لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، با دستان خود، خود را به هلاکت نیندازید. (بقره: ۱۹۵) به نظر می‌رسد مباحث کانت می‌تواند فلسفه خوبی برای حرمت اضرار به نفس و محکومیت خودکشی باشد و مورد استفاده قرار گیرد. وی در این باب می‌گوید که خودکشی به این دلیل ممنوع و منفور نیست که حیات باید یک خیر عالی تلقی شود؛ چه، در این حال، ممکن بود که هر کس خودکشی را وسیله دست یافتن به خیر عالی تلقی

است می‌گوید که دروغ، خواه نتیجه خوب داشته باشد و خواه نتیجه بد، اصولاً رذیلت است؛ زیرا صورتی از شرارت است و حتی از این جهت که ماده شرارت را فراهم می‌کند پستی و رذیلت آن بیشتر است، چون شرارت‌ها از دروغ تحقق می‌یابد. (مجتهدی، ۱۳۷۸: ۱۰۶)

کانت در رساله کوچک خود به نام تعلیم و تربیت و در بحث مربوط به آموزش و پرورش در رابطه با رسوخ فضایل اخلاقی به بچه‌ها می‌گوید که از اول به بچه‌ها نگوید چون خدا گفته است دروغ نباید گفت؛ زیرا اگر بعداً برای او، از لحاظ فلسفی، در باب وجود خدا مشکلاتی پیش آمد و شک کرد که خدا وجود دارد یا نه؟ یکباره اخلاقی فرو می‌ریزد. تا به حال راست می‌گفت برای اینکه معتقد بود خدا وجود دارد و خدا گفته است؛ حالا که معلوم شد خدا وجود ندارد، پس نباید راست هم بگوید. وی معتقد است که عکس آن را بگویی، راست بگویند، چون راست گفتن برای انسان خوب است و خدا هرچه را که برای انسان خوب است امر کرده است. اگر روزی برایش معلوم شد که خدا وجود ندارد باز آن مطلب اصلی سر جای خودش باقی مانده است. بنابراین اعتقاد کانت، اگر روزی از دین بیرون رفت از اخلاق بیرون نمی‌رود.

این فیلسوف بزرگ، در باب نیکی و فداکاری به دیگران تمایز قائل است؛ یعنی یک انسان می‌تواند مقداری خون خویش را به کسی که جانش در خطر است هدیه کند و، با این کار، شخصی را از مرگ حتمی نجات دهد. این کار را نیکی و نوع دوستی می‌داند؛ اما هرگاه کسی خون خویش را به پای دیگران به گونه فدایی می‌ریزد و با این عمل

۱۵. مقایسه کنید با: وَلَا تَقْرَبُوا الزُّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا: به زنا نزدیک نشوید، زیرا که کاری بسیار زشت و ناپسند است. (اسرا: ۱۳۲)

کانت موارد انحراف جنسی را از باب تحقیر شدن انسان و تبدیل به شیء شدن و وسیله‌ای برای ارضای تمایلات حیوانی محکوم می‌کند.^{۱۵}

کانت در محکومیت رابطه نامشروع می‌گوید که جایز نیست که انسان خود را به عنوان شیء برای ارضای میل جنسی شخص دیگری در اختیار کسی قرار دهد؛ زیرا در این صورت شخصیت او خدشه‌دار شده است. انسانیت او به خطر افتاده است و این نقص انسانیت است که کسی به عنوان شیء و به عنوان وسیله ارضای میل جنسی مورد استعمال واقع شود. این نحوه ارضای میل جنسی عبارت است از: هرزگی جنسی؛ به این عنوان که کسی به قصد کسب منفعت، میل جنسی دیگران را ارضا کند و این چیزی است که برای هر دو جنس مخالف ممکن است. شرم آور است که انسان برای کسب پول در مقابل ارضای تمایلات جنسی دیگران برای خود قیمت تعیین کند و شخص خود را کرایه دهد. پس اصل اخلاق این است که انسان حق ندارد با بدن خود هر طور می‌خواهد عمل کند؛ زیرا بدن او متعلق به شخص اوست و از این طریق شخصیت خود را فاسد کرده است.

کانت تنها صورت جایز استمناءات جنسی را از طریق ازدواج صحیح می‌داند. او در باب ممنوع بودن و غیر اخلاقی بودن ازدواج با محارم، استمناء، لواط و عمل جنسی نسبت به حیوانات مطالب خوبی را ذکر کرده است که به دلیل اطاله کلام از آنها صرف نظر می‌گردد. (نک: همان: ۳۱)

۲. تکالیف انسان نسبت به دیگران؛ کانت، برای تکلیف انسان نسبت به دیگران چهارده موضوع را ذکر می‌کند که مهم‌ترین آنها صداقت است و آن را مهم‌ترین تکلیف اخلاقی انسان در قبال دیگران می‌داند؛ ولی در نقطه مقابل صداقت که دروغ‌گویی

کانت در مورد اشیاء بی‌جان هم سخن گفته و ویران کردن اشیایی را که دیگران می‌توانند از آن استفاده کنند خلاف اخلاق می‌داند. او می‌گوید که هیچ کس نباید زیبایی طبیعت را ویران کند؛ زیرا اگر خود او نتواند از پدیده‌های طبیعی استفاده کند، دیگران می‌توانند از آنها استفاده کنند. پس تمام تکالیف ما نسبت به حیوانات، موجودات و اشیاء، غیر مستقیم، ناشی از تکالیفی است که ما نسبت به انسان‌های دیگر داریم.

۴. تکالیفی که نسبت به طبقات خاص از افراد مطرح است؛ ایمانوئل کانت در این قسمت به تکالیف خاصی که نسبت به طبقات خاصی از اجتماع وجود دارد پرداخته است و این طبقات براساس سن و سال، جنس و موقعیت از همدیگر، تفکیک می‌شوند که البته این تکالیف از تکالیف قبلی که کانت در باب انسان‌های دیگر گفته مشتق می‌شود. (همان: ۱۱۲-۱۱۴)

کانت اصل حق را شرط لازم برای زندگانی اجتماعی می‌داند و این اصل را برای فرمانروا و برای مردم یکسان می‌پندارد. نظر کانت در اینجا، خلاف نظر هابس است که گفته بود: پیمان آغازین فرمانروا با مردم، او را به هیچ رو، ملزم نمی‌کند. اما کانت می‌گوید که مردم نیز همانند فرمانروا و در برابر او حقوق نقض ناشدنی دارند؛ گو آنکه ممکن است قدرت استوار کردن آنها را نداشته باشد. کانت، فرمانروا را از اشتباه مبرا نمی‌داند؛ زیرا وقتی فرمانروا را از اشتباه و نادانی مصون می‌داند که برتر از انسان و برخوردار از الهام خدایی باشد. این امر ناممکن است؛ از این رو، آزادی قلم را نه تنها نگهبان حق مردم می‌داند، بلکه زمینه امکان شناخت بدی‌ها را برای فرمانروا فراهم می‌کند و فرمانروا را به اصلاح این بدی‌ها و می‌دارد.

اخلاصش را نسبت به خداوندان قدرت ابراز می‌دارد، زشت و قبیح است از هر نوع و کیفیت که باشد. به باور کانت، جان انسان بازیچه قدرت طلبی برای قدرتمندان نیست. وی در مورد چنین اشخاصی می‌گوید که هر آنکه خودش را شیء و ابزار تلقی می‌کند و انسانیت را نسبت به خود مراعات نمی‌کند، خودش را تا حد شیء و حیوان کاسته است. با این کار، عدم اختیار را در خویشتن خویش فراهم کرده و اختیارش را به دیگران گذاشته که هر کس می‌تواند با او هر کاری که می‌خواهد انجام دهد؛ چون که او خود را به شیء تبدیل کرده است دیگر نمی‌تواند از دیگران بخواهد که انسانیت او را مراعات کنند، زیرا او خود اختیار و انسانیت خود را کنار گذاشته است. (بسن، ۲۰۰۶: ۲)

۳. تکالیف انسان در قبال موجودات دیگر؛ کانت، در مورد تکالیف انسان در برابر حیوانات این مسئله را به صورت غیر مستقیم به عنوان اینکه رعایت حقوق حیوانات به انسان ختم می‌شود بررسی کرده است؛ زیرا حیوانات مانند وسیله‌ای در اختیار انسان هستند و مراعات تکالیف در قبال آنها مراعات تکالیف در قبال انسانهاست. کانت می‌گوید که اگر کسی سگ خود را بکشد به این دلیل که نمی‌تواند غذای آن را فراهم کند خلاف تکالیف خود نسبت به سگ عمل نکرده است؛ زیرا سگ نمی‌تواند در این مورد قضاوت کند، فقط از این طریق به نفس خیرخواهی و انسانیت زیان زده است؛ زیرا خیرخواهی تکلیفی است که او در قبال انسانیت دارد. برای اینکه انسانیت انسان خدشه‌دار نشود نباید در مورد حیوانات بی‌رحمی کند؛ زیرا اگر نسبت به حیوانات بی‌رحم باشد در مورد انسان‌های دیگر نیز چنین خواهد بود. (مجتهدی، ۱۳۷۸: ۱۱۰)

انسان‌های بی‌گناه شود باز هم وظیفه ما راست گفتن است. گناه قتل آن افراد بر عهده قاتلان است. ما کار خوبی کرده‌ایم که راست گفته‌ایم و آن افراد کار بدی کرده‌اند که مرتکب قتل شده‌اند. (مصباح، ۱۳۸۴: ۲۹۲)

۲. بطلان پیشینی دانستن احکام عقل عملی

کانت تأکید می‌کرد که ما یک سلسله احکام بدیهی داریم که نه ربطی به احکام عقل نظری دارند و نه مربوط به تجربه و مأخوذ از خارج هستند، بلکه احکامی پیشینی و ماتقدم‌اند. اما به راستی آیا ما احکام عقل عملی مستقل از تجربه داریم؟ اصولاً تمایز عقل عملی و نظری چیست؟ بدیهی است که ما دو نوع عقل نداریم و اگر از عقل عملی و عقل نظری سخن به میان می‌آید صرفاً به اعتبار تعدد و تنوع مدرکات عقل است. بنابراین، احکام عقل عملی مستقل از احکام عقل نظری نیست. مثلاً، یکی از عام‌ترین و مبنایی‌ترین احکام عقل عملی، عبارت است از حُسن عدل و قُبْح ظلم. این دو حکم از مطلق‌ترین و عام‌ترین احکام اخلاقی‌اند. حال اگر به بررسی همین دو حکم پردازیم دانسته می‌شود که مفاهیم عقل عملی مستقل از مفاهیم عقل نظری نیستند. بنابراین سؤال می‌کنیم که مراد از «عدل» که موضوع و موصوف «حُسن» قرار می‌گیرد چیست؟ بهترین تفسیری که برای عدل شده است این است که «حق هر کسی را به او دادن»، «إعطاء كل ذي حق حقه» یا «إعطاء كل أحد ما يستحقه». اکنون معنی حق چیست؟ این حق را چه کسی و چگونه تعیین می‌کند؟ آیا از طریق قوانین وضعی و قراردادی تعیین می‌شود؟ در این صورت، روشن است که حق را به گونه‌ای تعریف و تعیین نماید. بهترین تعریفی که برای حق می‌شود این است که چیزی است که مطابق عدالت باشد. یعنی حق، اعتباری است که از قانونی ناشی می‌شود که آن قانون مطابق عدل باشد.

این فیلسوف بزرگ اخلاق، بر این باور بود که شورش و خودکامگی نشانه‌های نومیدکننده است؛ یعنی آنگاه که زور جای حق را می‌گیرد، مردم نیز ممکن است به زور متوسل شوند و هرگونه فرمانروای قانونی را به خطر اندازد. در اینجا خرد انسانی است که می‌شود در اصل، حق را بشناسد و به آن احترام بگذارد. اگر شناخت حق در اینجا در کار نیفتد همه نیروهای دیگر ناتوان خواهند بود. وی معتقد است که حق نیز از خود حدود دارد که باید شناخته شود؛ همین شناخت حدود حق در خرد آدمی می‌تواند قانون باشد. (محمودی، ۱۳۸۳: ش ۳۵) بنابراین، طبق این عقیده، همه افراد در برابر قانون یکسان هستند و هریک باید به حقوق واقعی خود با تکیه بر قانون برسد.

حال پس از ارائه نکته نظرات فلسفی ایمانوئل کانت، ناگزیر پاره‌ای از اعتقادات فلسفی اخلاقی او را به اختصار نقد و بررسی می‌کنیم؛ هرچند برخی از نقدهای وارده مبنایی و اصولی نیستند.

نقد و بررسی برخی دیدگاه‌های اخلاقی کانت

۱. افراطی بودن معیار

این انتقاد در زمان خود کانت از سوی بنیامین کونستان، نویسنده فرانسوی، به او شد. وی بیان کرد که براساس دیدگاه کانت راست‌گویی همواره خوب است و هیچ تبصره و استثنایی ندارد؛ در حالی که ما می‌بینیم راست‌گویی همواره و در همه جا خوب نیست. مثلاً، در جایی که راست‌گویی موجب کشته شدن چندین انسان بی‌گناه بشود، خوب نیست. کانت در پاسخ به این اشکال می‌گوید که ما همواره باید راست بگوییم؛ یعنی اگر می‌خواهیم سخن بگوییم؛ باید راست بگوییم؛ هر نتیجه‌ای که می‌خواهد به دنبال داشته باشد اهمیتی ندارد. حتی اگر موجب قتل

منظور که قانون احکام اخلاقی استثنای پذیر نیست. وی می‌گوید که برخی اخلاقیون اجازه می‌دهند بر خلاف اصول اخلاقی رفتار بشود؛ علتش این است که اینها نخواستند از وجدان الهام بگیرند؛ خواسته‌اند از عقل دستور بگیرند. این عقل است که دنبال مصلحت می‌رود، وجدان انسان‌ها این حرف‌ها را نمی‌پذیرند. او می‌گوید راست بگو - یک حکم مطلق و بلاشروط و بدون هیچ قیدی. به اثر و نتیجه‌اش کار ندارد. می‌گوید راست بگو ولو برای تو نتایج زیان‌آور داشته باشد و دروغ نگو ولو منافع زیادی برای تو داشته باشد.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست

که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

برخی می‌گویند که انسان مستعد تکلیف به دنیا آمده است؛ یعنی برای اینکه بعدها مکلف شود به دنیا آمده است. اما کانت می‌گوید که اصلاً بشر مکلف به دنیا آمده، تکالیفش همراه خودش هست (البته مقصود تکلیف‌های غیر وجدانی نیست). لذا از گفته‌های کانت درمی‌یابیم که مصلحت در قانون اخلاقی ایشان، ولو موردی، جایی ندارد. حتی اگر راست گفتن موجب قتل هزاران نفر بی‌گناه و موجب نابودی شهر و دیاری گردد، باید راست گفت و از آن عدول نکرد؛ به تعبیری، وظیفه‌گرایی کانتی کار را به پذیرش چنین حکم نامعقول و خلاف فطری کشانده است. حق آن است که حُسن راست‌گویی و دیگر افعال اختیاری انسان را بدون توجه به نتیجه و غایت آنها نمی‌توان فهمید. صدق در صورتی خوب است که مصالح واقعی و حقیقی فرد و اجتماع را در پی داشته باشد و کذب در صورتی قبیح است که منجر به مفسده واقعی فرد و اجتماع شود و انسان را از مسیر واقعی کمال باز دارد. بنابراین، برای شناخت احکام اخلاقی افعال اختیاری باید مصالح و مفاسد واقعی و حقیقی را

با اندک تأملی دانسته می‌شود که این مطلب، مبتلا به دور است. یعنی زمانی می‌توانیم برای حق و عدل تعریفی درست ارائه دهیم که صرفاً از راه مفاهیم عقل عملی به دست نیامده باشند، بلکه مبتنی بر حقایقی باشند که از راهی دیگر به دست آمده باشند. مثلاً، ما زمانی می‌توانیم بدانیم که به چه خاطر مدیریت‌های سنگین و مسئولیت‌ساز بیرون از خانه را به مردان می‌دهند و تأمین هزینه زندگی را به عهده مردان گذاشته‌اند که موقعیت فیزیکی، شرایط روحی و روانی و نیز توانمندی‌های هر یک را در نظر داشته باشیم و بررسی کنیم. حال اگر چنین شد، حکم عادلانه از حکم ظالمانه تشخیص داده می‌شود و، فی الواقع، به کسی ظلمی نمی‌شود و عدل مراعات می‌گردد. لذا مفاهیم عقل عملی مبتنی است بر شناخت‌های نظری. تا حقایق عینی را شناسیم نمی‌توانیم مفهومی برای قضایای عقل عملی به دست آوریم که منتهی به دور نشود. (همان: ۲۹۴)

بدون تردید، حتی اگر عدالت را به تساوی تعریف کنیم، همان طور که برخی چنین کرده‌اند، باز هم مستقل از مفاهیم عقل نظری نخواهد بود؛ زیرا در اینجا باز هم سؤالی مطرح می‌شود که منظور از تساوی چیست؟ اگر منظور از تساوی همان معنایی است که در تساوی دو عدد به کار می‌رود، یعنی به معنای مماثلت در کمیت باشد، روشن است که این مفهوم، مفهومی نظری است و ربطی به عقل عملی ندارد و اگر منظور از تساوی مطلق مشابهت باشد، باز هم یک مفهوم نظری است. بنابراین، روشن است که مفاهیم عملی که به طور کلی از مفاهیم نظری مستقل باشد وجود ندارد.

۳. بطلان مطلق‌گرایی اخلاقی

اشکال دیگری که می‌توان به اخلاق کانت گرفت، همین بُعد مطلق‌گرایی او در تمامی امورات اخلاقی است؛ چرا که کانت معتقد بود احکام اخلاقی در همه جا، در همه زمان‌ها و برای همه کس ثابت و لایتغیر است، بدین

یک حکم مطلق است در روح انسان که بد است، اما راستی یک حکم مطلق نیست بلکه تابع فلسفه خودش است و گاهی راستی فلسفه خودش را از دست می‌دهد. به آقای کانت این ایراد را گرفته‌اند که تو که این قدر تابع حکم مطلق هستی و مثلاً می‌گویی راستی فرمان مطلق وجدان است و مصلحت را بر نمی‌تابد، فرض کنیم یک دیوانه ظالمی کاردی به دست گرفته و سراغ بیچاره‌ای را می‌گیرد که شکمش را پاره کند و از تو می‌پرسد آیا اطلاع داری او کجاست؟ در اینجا تو باید جواب بدهی، اگر بخواهی سکوت کنی شکم خودت را پاره می‌کند، چه جواب می‌دهی؟ آیا می‌گویی اطلاع دارم یا می‌گویی اطلاع ندارم؟ اگر بگویی اطلاع ندارم که دروغ گفته‌ای، در حالی که وجدان گفته باید راست بگویی، و اگر بگویی اطلاع دارم، از تو می‌پرسد کجاست؟ آیا نشان می‌دهی کجاست یا نه؟ اگر نشان بدهی می‌رود به ناحق شکم او را پاره می‌کند. آیا واقعاً وجدان این قدر مطلق است و می‌گوید تو باید راست بگویی مطلقاً و به نتیجه، کار نداشته باشی؟» (مطهری، ۱۳۷۷: ۸۱)

شکی نیست که در منظر دین، این مسئله با اعتقادات کانت متفاوت است. ما در راست‌گویی، به عنوان یک شاخص مهم اخلاقی، اصلاً ایرادی نمی‌بینیم و، به تعبیری، از مسلمات دین است؛ اما گاه، بنا به مصلحت که خیلی کم این مصالح اتفاق می‌افتد جایی برای دروغ مصلحت‌آمیز برای بعضی‌ها وجود دارد.

سعدی در یکی از حکایت‌های گلستان (۱۳۷۷: ۵۸)، پیرامون مسئله «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است» آورده است که:

پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد،
بیچاره در آن حالت نومیدی، ملک را دشنام دادن
گرفت و سقط گفتن که گفته‌اند هر که دست از
جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید:
وقت ضرورت چو نماد گریز

شناخت. تا رابطه فعل اختیاری را با غایتش در نظر نگیریم نمی‌توانیم به خوبی یا بدی آن حکم کنیم.

در نظام اخلاقی اسلام، فعل اخلاقی به خاطر حُسن ذاتی آن انجام می‌گیرد و فاعل با کمال آگاهی از ویژگی فعل، آن را انجام می‌دهد؛ در حالی که در نظر کانت این انگیزه و مشابه آن، مانند مصالح و مفاسد، نادیده گرفته می‌شود و فاعل به صورت چشم بسته و دور از هر نوع ویژگی، تن به کار می‌دهد. اکنون سؤال می‌شود، که در کدام یک از این دو نوع فعل می‌تواند فعل اخلاقی باشد؟ تعریف کانت از فعل اخلاقی، یک تعریف ناقص است؛ زیرا یک رشته افعالی داریم که تمام خردمندان جهان آن را فعل اخلاقی می‌دانند. گروهی با نیت پاک و انگیزه‌های انسانی دور از غوغاسالاری، به تأسیس بیمارستان و مراکز علمی دست می‌زنند و هزاران انسان از آن بهره می‌گیرند. هدف پاسخ‌گویی به ندای الهی یا انگیزه انسان دوستی است؛ ولی به عقیده کانت باید بگوییم کار این گروه، کار اخلاقی نبود؛ زیرا به نیت ادای تکلیف وجدان، مصلحت‌اندیشی در این کار خوب‌تر بوده است.

شهید مطهری مطلق بودن احکام اخلاق از سوی کانت را نقدی کرده است که درخور توجه است. وی می‌گوید:

«مطلق بودن حکم راست گفتن، حتی از سوی بسیاری از فرنگی‌ها مورد ایراد قرار گرفته است که احکام وجدان این قدرها هم که کانت می‌گوید مطلق نیست. و چه قدر این بحث و بحثی که متکلمین و اصولیین ما در باب احکام عقل و حسن و قبح عقلی دارند، نزدیک به یکدیگرند. آنها معتقدند که بعضی احکام، مطلق است و حرف آنها درست است. مثلاً می‌گویند: عدالت یک حکم مطلق است در روح انسان که خوب است، و ظلم

گفت، دروغی را که جلو جنایت‌ها را در عالم می‌گیرد و جان‌ها و حقیقت‌هایی را نجات می‌دهد، نباید گفت آیا وجدان چنین حکمی می‌کند؟ اگر کسی درباره‌ی راست و دروغ تجربه داشته باشد این حرف را نمی‌زند. (مطهری، ۱۳۷۷: ۸۲)

۴. رابطه «تکلیف» و «واقعیت»

کانت می‌گفت که یکی از شرایط لازم برای کار اخلاقی این است که باید مطابق با تکلیف و وظیفه باشد. اما سؤال این است که وظیفه چیست؟ از کجا پدید می‌آید و چگونه باید آن را تشخیص داد؟ پاسخ کانت به این سؤالات این است که اینها از بدیهیات عقل عملی است. هم تصوراً بدیهی است هم تصدیق به لزوم متابعت از وظیفه بدیهی است. یعنی این حکم که «باید براساس وظیفه عمل کرد»، حکمی بدیهی است. اما اگر نیک بنگریم این قضیه، در حقیقت، قضیه‌ای این همانی و توتولوژی است.

مفهوم وظیفه، بدون در نظر گرفتن واقعیات بیرونی و تجربی پدید نخواهد آمد. به تعبیر دیگر، مفهوم وظیفه از سنخ مفاهیم انتزاعی و فلسفی است؛ یعنی هرچند ما به ازای واقعی و خارجی ندارد، منشأ انتزاع آن در خارج است. اما تصدیق آن‌گونه است؟ آیا این حکم را که «ما باید به وظیفه عمل کنیم» عقل انسان، صرف‌نظر از واقعیات خارجی درک می‌کند؟ آیا این حکم، حکمی بدیهی و از بدیهیات عقل عملی است؟ به نظر می‌رسد که هرگز چنین نیست. من تا ندانم که خدایی وجود دارد، هرگز احساس مسئولیت و تکلیفی نخواهم کرد و یا دست‌کم تا انسان‌های دیگری وجود نداشته باشند که من از آنان بهره‌ای برده باشم، هرگز در برابر آنان احساس وظیفه‌ای نخواهم کرد. مسئولیت و تکلیف یک مفهوم انتزاعی و اعتباری است که در رابطه با یک موجود دیگر مطرح می‌شود. به هر حال، تصدیق به اینکه انسان دارای وظایف و تکالیفی است، متوقف و متفرع بر

دست بگیرد سر شمشیر تیز

إذا یئس الانسانُ طالَ لسانُهُ

کَسْتُورِ مَغْلُوبٍ یَصُولُ عَلَی الْکَلْبِ

ملک پرسید چه می‌گوید. یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی گوید و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس، ملک را رحمت آمد و از سر خون او درگذشت. وزیر دیگر که ضد او بود گفت: آنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک روی از این سخن در هم آمد و گفت: آن دروغ وی پسندیده‌تر آمد مرا از این راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خُشی و خردمندان گفته‌اند: دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه انگیز.

هر که شاه آن کند که او گوید

حیف باشد که جز نکو نگوید

حال جای سخن این است که آیا واقعاً درست

است که دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است؟ ما باید بدانیم که فرق است میان دروغ مصلحت‌آمیز و دروغ منفعت‌خیز خیلی افراد، دروغ منفعت‌خیز را با دروغ مصلحت‌آمیز، چراکه برخی این دو را خوب از یکدیگر تشخیص نمی‌دهند و به اشتباه می‌افتند. دروغ مصلحت‌آمیز، یعنی دروغی که فلسفه خودش را از دست داده و فلسفه راستی را پیدا کرده است؛ یعنی دروغی که با آن، انسان حقیقی را نجات می‌دهد. ولی دروغ منفعت‌خیز، یعنی انسان دروغ می‌گوید که خودش سودی برده باشد. مصلحت دائر مدار حقیقت است، مصلحت و حقیقت دو برادر هستند که از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

اساساً خیلی عجیب است این حرف از جناب کانت مطرح شده باشد. چه طور ممکن است انسان معتقد باشد به این مطلب که راست باید گفت، ولو اینکه راست فلسفه خودش را به کلی از دست بدهد، راستی را که منشأ جنایت‌ها در دنیا می‌شود باید

امر نظری باشد که هست، آن امر نظری همین است که انسان این مسئله را برای خود کمال می‌داند. بنابراین، در ورای نیت انجام وظیفه یک نیت دیگری قرار دارد و آن این است که من چون می‌خواهم به کمالی برسیم این را نیت می‌کنم. این در حالی است که کانت تصریح می‌کند اگر کسی برای رسیدن به کمالی کاری را انجام دهد، کار او کاری اخلاقی نخواهد بود. (همان: ۲۹۷)

معیاری که کانت در خصوص تعمیم‌پذیری قاعده اخلاقی به کار برده است، جای ایراد دارد؛ زیرا تعمیم‌پذیری یک قاعده، به خودی خود، اخلاقی بودن آن را ثابت و تضمین نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

باید اذعان داشت که کانت کوشیده است اخلاق را از نسبیّت برهاند و به آن مفهومی کلی بدهد. اینکه تا چه حد موفق بوده است، صاحب‌نظران و فلاسفه پس از او، نظرات مختلف و متضادی را ابراز کرده‌اند. همان‌طور که در متن مقاله بیان گردید، ایرادهای بسیاری بر نقد عقل عملی او گرفته‌اند؛ از جمله اینکه بسیار کلی است و یا اینکه به هیچوجه قابل اجرا نیست. عده زیادی هم در مقام دفاع برآمده‌اند و پاسخ‌هایی ارائه کرده‌اند؛ اما این جدل‌ها، هیچ کدام، از بزرگی و عظمت کانت نگاهیده است. تصور این است که ارزش کار یک فیلسوف و عظمت فلسفه او در این نیست که ردّ یا قبول شود بلکه در این است که انسانیت و فرهنگ رایج میان انسان‌ها را عمق بخشد و از این نظر، کانت یکی از بزرگ‌ترین انسان‌های تاریخ است.

هرچند شخصیت فلسفی کانت در نزد صاحب‌نظران و اندیشمندان غرب و شرق پوشیده نمانده است، ایده‌های متنوع اخلاقی او نزدیک به یک قرن ونیم، و به طور متناوب و شاید بیشتر از هر جایی دیگر، مورد توجه و نقد و بررسی محققین و

وجود حقیقی است که باید آنها را به عنوان واقعیت‌های موجود درک کند. از اینجا نیز می‌توان رابطه عمیق و ناگسستنی میان مفاهیم عملی و، نظری و به تعبیر دیگر، رابطه میان جهان‌بینی و ایدئولوژی را درک کرد. (مصباح، ۱۳۸۴: ۲۹۶)

۵. جایگاه نیت در فلسفه اخلاق کانت

کانت تصریح می‌کند که صرف مطابقت فعل یا تکلیف و وظیفه برای اخلاقی دانستن آن کافی نیست؛ بلکه این کار باید به قصد ادای تکلیف نیز صادر شده باشد. توجه به مسئله نیت، در حقیقت، یکی از نقاط قوت اخلاقی کانت است؛ مسئله‌ای که در اکثر قریب به اتفاق مکاتب اخلاقی مغرب زمین مغفول مانده بود. همه فلاسفه اخلاقی پیشین تمام توجهشان معطوف به مسئله «حُسن فعلی» بوده و از «حُسن فاعلی» غافل بودند. اما کانت به مسئله حسن فاعلی توجه ویژه‌ای مبذول داشت. او، متأسفانه، در باب متعلق نیت توجه منطقی نداشته و از آن صحبتی به میان نیاورده است. کانت می‌گوید که متعلق نیت «احترام به قانون عقل» است؛ یعنی کار اخلاقی کاری است که به انگیزه اطاعت از حکم و قانون عقل صورت گرفته باشد.

درخور توجه است که بحث نیت، یک بحث ساده و سطحی نیست که در انسان پدید آمده باشد؛ بلکه نیاز به یک سری مقدمات و مبادی نفسانی خاصی دارد. این مبادی، هر چه که باشند، نیازمند شناخت‌هایی هستند؛ یعنی مبتنی هستند بر احکام عقل نظری. به تعبیر دیگر، اینکه من اراده می‌کنم که براساس وظیفه‌ام عمل می‌کنم، به دلیل آن است که این کار را برای خود کمال می‌دانم. نیت اطاعت از قانون عقل زمانی از انسان صادر می‌شود که برای احترام به قانون ارزش قائل باشد. اما این ارزش احترام قانون از کجا آمده است؟ اگر این هم حکمی اخلاقی باشد، تسلسل پیش خواهد آمد. و اگر یک

_____ (۱۳۸۰)، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، خوارزمی، تهران؛

کرم، یوسف (۱۳۷۹)، *فلسفه کانت*، ترجمه محمد محمدرضایی، به نقل از فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲۲؛

کورنر، اشتفان (۱۳۸۰)، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت اله فولادوند، خوارزمی، تهران؛

گلستان سعدی (۱۳۷۷)، *تصحیح غلام حسین یوسفی*، نشر خوارزمی، تهران؛

مجتهدی، کریم، (۱۳۷۸)، *فلسفه نقادی کانت*، امیر کبیر، تهران؛

محمدرضایی، محمد (۱۳۷۹)، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، دفتر تبلیغات اسلامی، قم؛

محمودی، سیدعلی (۱۳۸۳)، *ماهنامه آفتاب (حقوق بشر، رفتار با انسان)*، شماره ۳۵؛

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴)، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم؛

_____ (۱۳۸۶)، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، نشر بین الملل، تهران؛

مطهری، مرتضی (۱۳۷۷)، *فلسفه اخلاق*، نشر صدرا، تهران؛

نقیب زاده، میرعبدالحسین (۱۳۷۴)، *فلسفه کانت*، بیداری از خواب دگماتیسم، آگاه، تهران؛

- <http://www.875297.blogfa.com/nost-3.aspx,2006/8/24>

- بسنا، یعقوب، انسان، الزام حق و قانون در فلسفه کانت

Beck, I.w. (1960), *A commentary on kants critique of practical Reason*, the university of Chicago press, Chicago;

Broad (1930), *Five Types of Ethical Theory*, Kegan paul, Trench, Trubner, CO, London;

Kant, Immanuel (1977), *Critique of pure Reason*, tr. Guyer .p. wood. A.W, Cambridge university press;

_____ (1972), *Groundwork of metaphysic of moral*, tr paton, H.J, PP, 53-123, in the Moral law, Hutchinson university library, London;

_____ (1952), *the critique of pure reason*, tr, Abbott, T.K, pp, 1-250, in: great Book of the western world, Eds, Hutchins, R.M. Chicago, ..., Encyclopedia Britannica INC, vol 42;

Palmer, Michael moral problems (1995), *Cambridge*: Cambridge university press;

Paton, HJ (1972), *the moral law*, London, Hutchinson university library;

_____ (1953), *the categorical Imperative*, Huthinson, s university library. London;

Stumpf, socrates to sarte (1988), (McGraw – Hill Inc). ■

پژوهشگران ایرانی قرار گرفته و هیچگاه از آن مغفول نمانده‌اند. تنوع تألیفات و مقالات معتبر علمی توسط برخی از نویسندگان و کانت‌شناسان ایرانی که ذکر نام آنان در این مجال نمی‌گنجد، دلالت بر این دارد که بررسی دیدگاه اخلاقی این متفکر و فیلسوف بزرگ مغرب زمین که بی‌تردید حاوی عقاید و نکات جدید بوده و با دیگر فلاسفه غربی در حوزه اخلاق متفاوت و جایگاهی بهتر و منطقی‌تر پیدا کرده، مطمح نظر اسلام‌شناسان بوده است. حال - ضمن احترام گذاشتن به شخصیت و دیدگاه‌های او - هرچند در پاره‌ای از آن دیدگاه‌ها به اعتقادات دینی ما نزدیک است، در ریشه و عمق قضیه اختلاف مشهود و قابل تأمل است. مواردی چون نوع نگاه و تعبیر ما با کانت در باب امر مطلق در اخلاق، قانون کلی و تعمیم یافته اخلاق، متعلق نیت و چگونگی تکلیف و اراده و نیز جایگاه واقعی و ارزشی عقل نظری و عملی از آن جمله است که به اختصار در بحث نقد به آن اشاره شد.

منابع

اخوان، محمد (۱۳۷۳)، *اخلاق کانت و اخلاق اسلامی*، نشر اشراق، قم؛

بدوی، عبدالرحمن (۱۹۸۰م)، *فلسفه الدین و التریبیه عند کانت*، المؤسسة العربیه للدرسات و النشر، بیروت؛

براون، کالین (۱۳۷۵)، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه طاهره وس میکائیلیان، نشر علمی و فرهنگی، تهران؛

جهانبگلو، رامین (۱۳۷۷)، *شوپنهاور و نقد عقل کانتی*، انتشارات نی؛

صانعی دره بیدی، منوچهر (۱۳۸۷)، *فصلنامه ارغنون*، شماره ۵ و ۶؛

فروغی، محمدعلی (۱۳۷۵)، *سیر حکمت در اروپا*، تصحیح جلال الدین اعلم، البرز، تهران؛

کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه از ولف تا کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، سروش، تهران؛

کانت، ایمانوئل (۱۳۶۳)، *تعلیم و تربیت*، ترجمه غلامحسین شکوهی، نشر دانشگاه تهران، تهران؛

_____ (۱۳۶۷)، *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، مرکز نشر دانشگاهی تهران؛

_____ (۱۳۷۸)، *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران؛